



فن مناظره

(یا صنعت ششم) (۳)

محمد باقر شریعتی سبزواری

مبادی و دلایل مناظره

همان‌گونه که در قیاس برهان نتیجه بخش، باید مواد قضیه و اشکال آن صحیح و یقین‌آور باشد، مناظره نیز به مواد قضایای مناسب و دلایل سودمند نیاز دارد که باید آماده شود. مبادی اولیه مناظره عبارت است از: مشهورات، مسلمات و مقبولات؛ با این تفاوت که به کار گرفتن مشهورات برای «سائل» و «مجیب» هر دو جایز است، اما به کاربردن مسلمات تنها برای «سائل» رواست. البته باید توجه داشت که مشهورات بر سه قسم است:

۱. مشهورات ظاهری؛ یعنی قضایایی که در بدو امر مشهورند ولی شهرت آن‌ها پس از تأمل و دقت، زایل می‌شود.
۲. مشهورات حقیقی؛ یعنی آن سلسله از قضایا که شهرت آن‌ها پس از تأملات ثابت می‌ماند.
۳. شبه مشهورات؛ یعنی قضایایی که شهرت آن‌ها به هر علتی که باشد، به سبب یک عارض غیر لازم پدید آمده و با زوال آن، شهرت نیز منتفی می‌شود. در میان این اقسام تنها مشهورات حقیقی از اعتبار و صلاحیت برخوردار است، ولی مشهورات ظاهری تنها در صناعت خطابه و مناظره به کار برده می‌شود، ولی قضایای شبه مشهورات در صناعت مغالطه به کار می‌آید و بس که اسمش را «مشاغبه» می‌گذارند. ممکن است مشهورات واقعاً حقیقی باشد و مناظره‌گر می‌تواند آن‌ها را در قیاس خود به کار برد؛ چنانچه مخاطبان و مناظره‌کنندگان بزرگ امری و دلیلی و فاق داشته و بر صحت و مقبولیت آن معترف و پذیرا باشند نیز می‌تواند در مناظره از آن استفاده شود. علت این که شهرت در قضایای مشهوره به علت و سبب نیازمند است چون شهرت در قضیه مشهوره، ذاتی نیست بلکه امری عارضی

است، از این رو، بی‌گمان هر امر عارضی سببی دارد، ولی حقیقی بودن قضیه یک امر ذاتی است و نیاز به علت ندارد و سر آن، که از مبادی به حساب آمده این است که سبب شهرت آن قضایا پیش مردم به قدری روشن است که گویا شهرت از ذات قضیه می‌جوشد و این یک نوع غفلت و مسامحه عرفی است. البته مبادی استدلال مناظره و غیره به حسب ماده استدلال بر برهان، جدل، مغالطه و شعر و خطابه تقسیم می‌شود و در مناظره از همه مبادی قیاس‌ها می‌شود استفاده کرد. از این رو، بعضی‌ها مناظره را به پنج قسم برهانی، مغالطی، جدلی، خطابی و شعری منقسم کرده‌اند، لیکن مناظره به معنی الأخص از قیاساتی که در ذیل آمده، استفاده می‌شود و انگهی مناظره از نظر ما فن مستقلی است و از مطالعه جدا است. برهان، مجادله و شعر و خطابه گرچه از صناعات خمس نیز می‌شود بهره جست.

قیاسات مناظره

اکنون در صدد بیان صورت قضایا در «حجج مناظره‌ای» و به عبارت دیگر قیاسات آن می‌باشیم و آن شش قسم است: قیاس تام، قیاس اضماری، قیاس استقرائی، قیاس تمثیلی، قیاس دو حدی و قیاس مرکب.

۱. قیاس تام

قیاس تام، قیاسی است که هر دو مقدمه آن در برگیرنده حد اوسط یا یکی از طرفین نتیجه باشد؛ مثال: هر معلولی را علتی است، مجموعه جهان معلول است. پس جهان خلقت علتی خارج از مجموعه را می‌طلبد. در این قیاس، معلول - که حد اوسط است - در کبر و صغرا ذکر شده است؛ همان‌گونه که در نتیجه نیز هر دو مقدمه بیان گردیده است (جهان و علت).

قیاس تام بر دو گونه است: قیاس عقلی و منطقی و دیگر، قیاس مناظره‌ای، جدلی و خطابی. نخست، فرق قیاس منطقی را با قیاسات مناظره، جدل و خطابه بیان می‌کنیم، سپس به قیاس مناظره‌ای به گونه اخص می‌پردازیم:

* قیاس منطقی، که همان برهان عقلی است، بر مقدمات یقینی استوار است ولی در قیاسات مناظره و نظایر آن، غالباً از مقدمات ظنی؛ مانند مقبولات، مشهورات، مظنونات و محمودات استفاده می‌شود؛ گرچه از مقدمات یقینی هم می‌شود بهره جست، لیکن عموم مخاطبان از درک مسائل عقلی ناتوان‌اند.

* در قیاس منطقی، به کمترین الفاظ و معانی باید بسنده کرد؛ به میزانی که صورت کبرای قیاس درست شود، ولی در قیاسات صناعات مذکور، اطناب و تفصیل مطلوب است نه ایجاز و نه تطویل.

* در شکل قیاس‌های منطقی نمی‌توان تصرف کرد، بلکه یک عالم منطقی مطابق یکی از اشکال چهارگانه قیاس استدلال می‌کند، اما مناظره‌گر و مجادل و خطیب در تصرف در اشکال قیاس از حیث تقدم و تأخر مقدمات مختار است، ممکن است از نتیجه شروع کند و در صغرا و کبرا به صورت‌های دلخواه تصرف نماید؛ مثلاً می‌گوییم خداوند نعمت‌های فراوانی به بشر عنایت کرده که قابل احصا و شماره نیست ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾. ذات اقدس الهی در قرآن کریم بر هیچ یک از نعمت‌های اعطایی منتی نگذاشته است. ما باید با انفاق کردن نعمت‌های مادی و معنوی، شکر نعمت را پاس بداریم و با عبادت الهی شکر منعم را به جا آوریم؛ چرا که سپاس نعمت و منعم هر دو واجب عقلی و شرعی است.

۲. قیاس اضماری

ارسطو و فارابی قیاس ضمیر را قیاسی دانسته‌اند که یکی از مقدماتش حذف شده باشد، (ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ترجمه: ملک شاهی، ج ۲، ص ۴۴۹) این که به طرف مقابل بگوییم جهان متغیر است، پس حادث است، در این قیاس، کبرا مضمیر می‌باشد و اگر صغری مضمیر باشد آن را قیاس «دلیل» گویند؛ مثل این که گفته شود هر چه عقل را زینت بخش باشد شرف انسانی است. زینت عقل علم است، بنابراین، علم مایه زینت و شرافت انسان است. کاربرد قیاس اضماری در مناظره و خطابه و دیگر صناعات، کاربرد قابل توجهی است.

۳. قیاس استقرایی

از حکم جزئی به حکم کلی رسیدن است؛ یعنی هر حکمی که بر مصادیق یک نوع به گونه مساوی بار شود بی‌شک در مفهوم کلی آن جزئیات نیز باید آن حکم صدق کند، چرا که مشت نمونه خروار است. به کمک استقرای تام از روی جمیع جزئیات و افراد، حکم کلی صادر می‌شود، زیرا آن چه در تمام افراد محقق باشد در کلی آن نیز صادق است، مثل این که بگوییم هر جسمی یا صاحب روح است یا نیست یا از نباتات است یا از نوع جماد و هر یک از این‌ها که قابل تحول و قسمت پذیر است نیاز به مکان دارد، پس هر جسمی که قابل تقسیم باشد مکان می‌خواهد، یا هر فلزی در حرارت انبساط پذیر می‌باشد. این نوع استقراء در مناظره و

صناعات و مشابه آن کاربرد دارد، از یک قضیه منفصله به عنوان صغری و از چندین قضیه حمله تشکیل می‌شود می‌گوییم: هر متحرکی یا از سنخ نباتات است و یا حیوان و جماد است و هر نباتی بدون شک جسم است چنانچه هر حیوانی نیز جسم است و هر جمادی نیز از جنس جسم است و هر نباتی بدون شک جسم است. در این قیاس، موضوع نتیجه، موضوع قضیه منفصله و محمول آن محمول در قضایای حمله قرار گرفته یعنی هر متحرکی جسم است.

استقرای ناقص - همان گونه که از اسمش پیداست - از روی بعضی از افراد و مصادیق حکم

بر کلی صادر می‌شود و بر خلاف استقرای تام، غالباً مفید ظن است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ».

«ای کمیل، مردم سه دسته اند: علمای ربانی، دوم دانش طلبانی که در راه نجات، به دنبال تحصیل علمند و سوم، احمقان بی‌سر و پا که دنبال هر صدایی می‌دوند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ همانان که از نور علم، روشن نشده‌اند و به رکن محکمی پناه نبرده‌اند.»

این تقسیم از نظر جامعه شناسی علوی کاملاً صحیح است، گرچه عالم ربانی در جایگاه و مراتب مختلف قرار دارد تا آن جا که به ائمه معصوم و غیر آن قابل تقسیم است. فرمودند: «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ» (شیخ کلینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۴)، که این عبارت اشاره به مصداق تمام و کامل علمای ربانی دارد و متعلمان نیز درجاتی دارند؛ برخی ممکن است از طلاب علوم دینی باشند و بعضی دانشگاهی و از اساتید، ولی «همج رعاع» کسانی هستند که مانند پشه‌ها به هر سو متمایل می‌شوند و در جهت باد حرکت می‌کنند، همه آنها عوام نیستند، بسا که فقیه یا استاد دانشگاه باشند و در عقاید دینی و تحلیل‌های اجتماعی و خبری که باید متکی به استدلال و برهان منطقی و یا سیاسی باشد، قوی نباشند.^۱

در هر حال از این دو نوع استقراء، غالباً استقرای ناقص در مناظره به کار برده می‌شود،

۱. دکتری از دوستان ما معتقد بود که عوامل استعمار امام را حل را بر انگیزته تا جمع کثیری کشته شوند تا دنیا گرفتار قحطی مواد غذایی نشوند. یکی از عالمان وجود امام زمان (عج) با قاعده استصحاب خواسته ثابت کند و این امر جز ساده اندیشی و بی خبری از شرایط زمان چیز دیگری نیست.

ولی در خطابه و مجادله از استقرای ناقص کمتر بهره گرفته می‌شود؛ چرا که بیشتر از تمثیل و قیاس ضمیر استفاده می‌شود.

متکلمان در مناظره و جدل بیش از خطابه به قیاس و استقرا تمسک می‌جویند، ولی خطیبان بیشتر به قیاس و تمثیل متکی هستند؛ چون قیاس استقرایی به صورت استدلال از تمثیل نزدیک‌تر است؛ چرا که در استقراء به مقدار زیادی با تفحص در جزئیات استفاده می‌شود ولی در تمثیل صرف مشابهت کافی است.

حسن استقراء تمثیل در این است که یک نمونه برداری از چیزی می‌شود و مجموعه را بر آن حکم، حمل می‌نمایند و می‌گویند: یک قطره از آب دریا را می‌آزماییم و هرگونه املاحی در آن باشد در مجموع آن دریا نیز وجود دارد؛ مثلاً با تجزیه شعاعی از خورشید که در عدسی آزمایشگاه می‌تابد، می‌توانند، ذخایر موجود در خورشید را به دست آورند و همچنین انسان یک نمونه جامعی است از عالم خلقت، آن چه در جسم و جان آدم قرار دارد، در مجموعه جهان هستی نیز وجود دارد. به گفته شاعر:

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

* * *

ای قطره تو غافلی که دریا در جوی تو می‌رود هویدا
در برج تو ماه و آفتاب است لیکن پس پردهٔ سحاب است

* * *

از آفرینش آن‌چه تو خواهی زکل در ذات خود بجوی که جام جهان

* * *

ای بشر غیر تو کس مظهر یزدانی تو همان درّ بتیمی که تو را ثانی نیست

۴. قیاس تمثیلی

قیاس تمثیل عبارت است از اثبات حکمی در یک امر جزئی، برای ثبوت آن، در امر جزئی دیگر، به سبب علت مشترک و مشابهتی که میان آن دو برقرار می‌باشد، مثال: جهان مانند یک خانهٔ مسکونی از اجزایی تشکیل گردیده است، بنابراین، حادث است؛ زیرا هر مرکب که

نیازمند اجزا است، در احداث و ترکیب به علت فاعلی نیاز دارد؛ چنان که در ساختن خانه، به بنا نیاز است. تمثیل، گاهی به صورت داستان مطرح می‌شود؛ خواه داستان واقعی و از مقوله تاریخ باشد یا افسانه و داستان مجازی و ساختگی؛ مانند حکایت‌های کلیله و دمنه و یا قصه‌های مولوی.

قیاس تمثیلی، در خطابه دینی کاربرد بسیار دارد و می‌تواند اثرگذار باشد؛ مانند این که گفته شود: دنیا مانند مار واقعی است؛ ظاهری نرم و خوش و خط و خال دارد، ولی در باطن آن زهر کشنده است. یا اجل و سرآمد زندگی به گرگی در میان بیابان تشبیه شود که آدمی از آن، به طرف چاهی فرار کرده و در آن به ریشه درختی آویزان شده باشد؛ در عمق چاه می‌بیند ازدهایی دهن باز کرده و آماده بلعیدن است و بالای چاه، گرگ اجل در کمین است؛ در این حال، انسان همان‌گونه که به ریشه‌های درخت چسبیده، مقابل خود، کندوی عسلی می‌بیند که هر گاه انگشتی در آن فرو برد، زنبوری می‌گزد. از جانب دیگر مشاهده می‌کند موریانه‌ها ریشه درخت را می‌جوند؛ یعنی نوش و نیش دنیا و غم و شادی آن، همواره درهم آمیخته است و ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ قانون کلی و اجتناب ناپذیر است. آیه ﴿أَنبَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ از وقوع مرگ قطعی حکایت دارد.

به هر جهت، در مناظره نیز قیاس تمثیل کارآمد است، شهرت و مقام به مثابه گلوله نجاست است و آدم‌های مقام طلب همچون سگانی هستند که برای به دست آوردن نجاست می‌جنگند.

۵. قیاس دو حدی

در این نوع قیاس، مناظره کننده، در گام نخست مطلبی را از طرف مقابل می‌گیرد، سپس آن را به دو قسم متباین تقسیم می‌نماید که هر دو قسم، گفتار او را نقض و باطل می‌کند. این قیاس را «ذوالقرنین» نیز گفته است؛ چرا که گویی چنین شخصی، از چپ و راست به دشمن شاخ می‌زند، مانند مشت زنی پیروز، با ضربات پیاپی، طرف مقابل را مغلوب می‌کند. در این باب نمونه‌های زیادی موجود است که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. علی علیه السلام در نامه‌ای که به صورت مناظره برای طلحه و زبیر نوشته، می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كُنْتُمَا أَنْي لَمْ أَرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَإِنِّكُمَا مِّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تَبَايَعَنِي ... فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَتَوَبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْنِكُمَا السَّبِيلَ

بِإِظْهَارِكُمُ الطَّاعَةَ وَإِسْرَارِكُمُ الْمُعْصِيَةَ». (صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه ۵۴).
 «شما دو نفر که با من بیعت کرده‌اید، اگر بیعت شما از روی میل و رغبت بوده، برگردید و از شکستن آن توبه کنید و اگر از روی کراهت و بی‌رغبتی بوده، پس راه اعتراضی برای من باقی گذاشته‌اید؛ زیرا در ظاهر، ابراز اطاعت و انقیاد کرده‌اید و در باطن، نافرمانی را پیشه خود ساخته‌اید [یعنی ما مأمور به ظاهریم، نه باطن]». نمونه دوم، خطبه طارق بن زیاد است، وی پس از این که به دستور او سپاهش قدم در ساحل اسپانیا گذاشتند، فرمان داد قایق‌ها را آتش زدند، سربازها فریاد برآوردند: «چرا قایق‌ها را آتش زدی و راه فرار را به روی ما بستی؟» طارق، کنار امواج دریا ایستاد و با خطابه‌ای آتشین به آنان، چنین پاسخ داد:

«أَيُّهَا النَّاسُ، أَيْنَ الْمَفْرُ؟ الْبَحْرُ مِنْ وِرَائِكُمْ، وَالْعَدُوُّ أَمَامَكُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ وَاللَّهِ إِلَّا الصَّدَقُ وَالصَّبْرُ». (شریعتی سبزواری، درباره سخن و سخنوری، ص ۱۲۴)

«ای مردم، پیشاپیش شما دشمن و پشت سر شما دریاست، اگر فرار کنید در دریا غرق می‌شوید و اگر به سوی دشمن بروید به قتل می‌رسید ولی راهی جز صداقت و پایداری در میدان این جنگ ندارید و...»

نمونه سوم، شعری از ابوالعلاء معری است که در قالب آن، صورت مناظره را بیان کرده است:

زَعَمَ الْمُنَجِّمُ وَالطَّبِيبُ كِلَاهُمَا
 أَنْ لَا مَعَادَ فَقُلْتُ ذَاكَ إِلَيْكُمْ
 إِنْ صَحَّ قَوْلُكُمْ فَلَسْتُ بِنَادِمٍ
 أَوْ صَحَّ قَوْلِي فَالْوَبَالُ عَلَيْكُمْ

«آنان که منکر معادند، در هر صورت باخته‌اند؛ زیرا اگر حرف آن‌ها درست باشد، من که به قیامت معتقدم، پشیمان نخواهم شد؛ چون اطاعت خدا کرده‌ام و از معاصی - که در زندگی باعث بدبختی است - اجتناب نموده‌ام؛ ولی اگر گفته من صحیح باشد وبال و عذاب منکران مسلم است.»^۱

۱. این شعر بر گرفته از کلام امام صادق علیه السلام است که به ابن ابی العوجا و هو دادانش در موسم حج فرموده اگر طواف و سعی صفا و مروه و حج ما به فرمان خدا باشد شما ضرر کرده‌اید. اگر کلامی اساس باشد ما ضرر نکرده‌ایم.

۶. قیاس مرکب

این قیاس از مقدماتی ترکیب شده که دو مورد آن نتیجه می‌دهد، سپس این نتیجه با مقدمه نتیجه دیگر ترکیب می‌شود باز هم نتیجه‌ای می‌دهد و همچنین پیش می‌رود تا مطلوب نهایی حاصل گردد. این نوع قیاس دو قسم است: «موصول» و «مفصول».

موصول آن است که مناظره گر در طی مناظره به نتایج قیاسات تصریح کند؛ مثلاً شیئی بسیط جزء ندارد، نفس انسان در مرتبه ادراکات بسیط است، پس جزء ندارد و آن چه جزء ندارد قابل تقسیم نیست و آن چه قابل تقسیم نباشد تحول پذیر نیست و آنچه قابل تحول نیست ثابت است و هر چه ثابت باشد مجرد است و آن چه مجرد است باقی است. پس روح بعد از مرگ باقی است و با مرگ بدن، روح از بین نمی‌رود.

مفصول، قیاسی است که نتایج قیاسات در آن تصریح نشده باشد مانند کلام امام علی علیه السلام:
«أَيُّهَا النَّاسُ يَاكُمْ وَ تَعْلَمُ النُّجُومَ إِلَّا مَا يَهْتَدِي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ فَأَيُّهَا تَدْعُوا إِلَى الْكُهَّانَةِ وَ الْمُنْجَمِ كَالْكَاهِنِ وَ الْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ وَ السَّاحِرِ كَالْكَافِرِ وَ الْكَافِرِ فِي النَّارِ سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ»، (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷۹).

«ای مردم از آموختن علم نجوم جز آن چه در خشکی و دریا شما را یاری می‌رساند، دوری کنید (ریاضیات آن)؛ چرا که تکیه بر احکام نجوم یک نوع غیب گویی و کهنانت است، کاهن به منزله ساحر است و ساحر کافر است و کافر هم در آتش است. پس همواره به نام خدا حرکت کنید یا به قول یکی از دانشمندان غربی، انسان امروز بر سر دو راهی قرار دارد؛ یا دین اسلام را باید بپذیرد و یا به راه کفر برود؛ چرا که ادیان کنونی پر از خرافات است و هر خرافه‌ای ضد عقل و علم است. پس اصول ادیان کنونی ضد علم و خرد است، آن دینی که مطابق علم و عقل است، تنها اسلام است و بس.»

مراحل مناظره

مناظره دو مرحله دارد؛ اثبات مدعا و ابطال ادله طرف مقابل و به اصطلاح «تفیند» و مناقشه. این دو مرحله در مورد طرفین مناظره صادق است؛ مرحله نخست فراهم آوردن دلایل و شواهدی است که هر گاه طرف نفی به اقامه دلایل و شواهد متقابلاً توفیق پیدا نکند در بدو نظر باعث پیروزی طرف اثباتی می‌گردد؛ از این رو، نکات اساسی و عناصر و اجزای قضیه را مانند

یک پرونده حقوقی یا جزایی باید تجزیه و تحلیل نمود؛ مثلاً در مورد سرقت، قانون انگلستان و آمریکا می‌گوید: سرقت باید مقرون به تکمیل پنج شرط باشد:

۱. شکستن حرز ۲. دخول در منطقه جرم ۳. ورود به محلی که ممکن باشد ۴. در شب وارد شده باشد ۵. به قصد ارتکاب جرم داخل شود. بنابراین، پیش از این که متهمی به ارتکاب جرمی محاکمه و محکوم گردد، باید شرایط مذکور احراز گردد. در مناظرات اسلامی نیز در مرحله اثبات موضوع به همین منوال باید تجزیه و تحلیل نمایند و چون این نوع گفت‌وگوها صرفاً به منظور تغییر روش‌ها و سیاست‌ها صورت می‌پذیرد، از این رو، پرسش‌هایی نظیر سؤال‌های زیر از سوی سائل به ذهن تبادر می‌کند:

۱. آیا تغییر ضرورت دارد؟

۲. آیا تغییر پیشنهادی نیازهای ما را برآورده می‌سازد؟

۳. آیا سودی که بر تغییر این روش مترتب می‌شود، بیش از زیان آن نیست؟

۴. آیا پیشنهاد مذکور شدنی است؟

۵. آیا بهترین راهی که اوضاع و احوال و شرایط زمان و مکان ایجاب می‌کند، این نوع تغییر است؟ این‌گونه سؤال‌ها متشکل و یک نواخت، کار مناظره را آسان خواهد کرد، ولی اگر این راه بی‌کم و کاست و پیوسته اساس طرز استدلال باشد مقدار زیادی از تازگی و اصالت و ابتکاری که از مختصات مناظره محسوب می‌شود، از میان می‌رود.

طرف نفی می‌تواند به چهار طریق به مناظره بپردازد:

اول، نقض دلایل طرف اثبات؛ مثلاً در برابر اشکال این که اگر جهان را علتی است به نام خدا؛ پس خدا با چه علتی به وجود آمده است؟ می‌گوییم شما هم معتقدید جهان را ماده و طبیعت آفریده، پس ماده را چه کسی خلق کرده است؟ ولی بر این شیوه، خطرات زیادی مترتب می‌شود و کمتر در مناظراتی که جنبه مسابقه دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دوم، به وسیله دفاع از وضع موجود و اقامه دلیل بر رد آن: در واقع طریقه بحث فوق مبتنی بر این است که هیچ‌گونه نیازی به تغییر نمی‌باشد، طرف اثبات در اشتباه به سر می‌برد.

سوم، به وسیله تعدیل: در این مورد، طرف نفی باور می‌کند که وضع موجود رضایت بخش نمی‌باشد و چنانچه تغییری روی دهد مطلوب است، لیکن نحوه تغییر را به کیفیتی که طرف اثبات در نظر دارد مطلوب نمی‌داند و مدعی است اصلاحات و تعدیلاتی ممکن است به

عمل آید. بدین شکل، طرفدارِ نفی وضع موجود اقرار می‌کند که این وضع مطلوب نیست و با تغییرات جزئی می‌تواند کاستی‌ها را جبران کند.

چهارم، پیشنهاد متقابل: در این طریق - که کمتر معمول است - طرف نفی از بیخ و بن با طرف اثبات مخالفت می‌کند با وجود این که دربارهٔ لزوم تغییر وضع موجود با طرف اثبات موافق است. در عین حال، طرف نفی مدعی می‌شود که تصمیم دیگری غیر از آنچه طرف اثبات پیشنهاد کرده بود به کار گرفته است. در این صورت، رعایت دو نکته ضروری است: یک، این که پیشنهاد متقابل باید کاملاً روشن بیان شود و دیگر این که طرح او با طرف اثبات باید به گونهٔ صریح و شفاف منافات داشته باشد. هرگاه حریف ثابت کند که پیشنهاد طرف نفی با پیشنهاد طرف اثبات مانعة الجمع نیست، در این صورت طرف نفی از پیشنهاد متقابل خود طرفی نبسته است.

معمولاً نطق اول و آخر را طرفِ اثبات ایراد می‌کند و در مناظراتی که هر دسته‌ای دو سخنور دارند، برنامهٔ نطق‌ها به ترتیب زیر است:

ناطق اول طرفِ اثبات و نفی و ناطق دوم نیز طرفِ اثبات و نفی. پس از چند دقیقه تنفس، دو تن از سخنوران در ردّ دلایل حریفان خود بدین ترتیب پاسخ می‌گویند: دلایل ناطقان طرف اثبات را ناطق اول طرف نفی ردّ می‌کند، سپس جواب ادلهٔ سخنوران طرف نفی را ناطق اول طرف اثبات می‌دهد و با بیانات وی مناظره پایان می‌پذیرد.

می‌گویند شیوهٔ استاد بزرگ فن مناظره، آقای لینکن این گونه بود که:

چون حریف بیانات خود را به پایان می‌رساند به پا می‌خاست با روحی پاک و لهجه‌ای شفاف آنچه را که حریف گفته بود بهتر از خود او خلاصه می‌کرد. سپس یکایک دلایل و شواهد و مستندات او را درهم می‌شکست.

شیوهٔ استاد شهید مطهری در مناظرات گفتاری و نوشتاری بر این منوال بود که گفتار و عقاید حریفان را بهتر از خودشان تبیین کرده، سپس به صورت روشن آن‌ها را ابطال می‌نمود.^۱

۱. در زندان ستمشاهی شاهد بودم که هواداران کمونیست‌ها کتاب نقدی بر مارکسیسم شهید مطهری می‌خواندند و معتقد بودند علامه مطهری بهتر از خود مارکس و انگلس مبانی مارکسیسم را تبیین و روشن کرده است؛ از این رو، برای آشنایی با مبانی مارکسیسم، از کتاب آن شهید استفاده می‌کردند؛ اما از خواندن پاسخ‌های وی ممنوع شده بودند!